

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۷، شماره ۶۴، تابستان ۱۴۰۴، صص ۴۴-۶۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۱۱

(مقاله پژوهشی)

DOI:

نگاهی به واژه «کفت» در میان شاهنامه‌پژوهان و لغت‌پردازان

دکتر مالک شعاعی^۱، دکتر رقیه صدرایی^۲، دکتر مهری پاکزاد^۳، دکتر فاطمه آقازاده^۴

چکیده

فردوسی در بهره‌گیری از واژگان پارسی سره، دقت ویژه‌ای داشته به گونه‌ای که بعضی از واژگان تنها در شاهنامه دیده می‌شود این امر باعث دشواری در شرح لغات و بیت‌هایی از شاهنامه شده است. یکی از این کلمات که فعل ایرانی رایج در زبان پهلوی و ادبیات محلی است مصدر «کفتن / kaftan» به معنای «افتادن» است و به خاطر استعمال انحصاری فردوسی برخی آن را به اشتباه عربی دانسته، گروهی به خاطر زنجیره کلام و همنشینی این واژه با کلمات دیگر آن را به ضم «ک» از «شکفتن» می‌خوانند، عده‌ای تصور معانی مجازی برای آن نموده‌اند و ... متأسفانه از معنای «افتاد» که قرابت لفظی و محتوایی بیش‌تری با این واژه دارد، غفلت کرده‌اند. هدف این پژوهش، تشریح اشتباه شاهنامه‌پژوهان، لغت‌پردازان و سایر متونی است که در ارائه معنی لغات از توجه به لغت‌نامه‌های کهن فارسی و فرهنگ‌های غنی و ریشه‌دار خط فارسی غافل‌اند. روش تحقیق به صورت توصیف و تحلیل متون و روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و کتابخانه‌ای است. جامعه آماری شامل کتب ادبی به‌ویژه شاهنامه و فرهنگ‌های لغت‌هاست. نمونه‌های آماری فعل «کفت» است.

کلیدواژه‌ها: کفت، شاهنامه‌پژوهان، لغت‌پردازان و ادبیات محلی.

^۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. (نویسنده مسؤول)

malek_sh73@yahoo.com

^۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

faridesadraie@yahoo.com

^۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.

mehri_pakzad2004@yahoo.com

^۴. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مرند، دانشگاه آزاد اسلامی، مرند، ایران.

fatemeh.aghazadeh39@gmail.com



مقدمه

یکی از پایه‌های شکوه فردوسی که مایه بقا زبان پارسی است، کاربرد واژگان سره در شاهنامه است. فردوسی، برای استواری و شکوه کلام خویش، گاه به جای استفاده از واژگان متداول عامیانه، لغاتی به کار برده که بعضی از آن‌ها چنان شکوهی دارند که شاعران دیگر آن را برنتابیده شارحان نیز از تفسیر آن‌ها یا گریز زده یا معنای کلمات محرف برای آن ذکر کرده‌اند. بدین ترتیب نه تنها شاهنامه بلکه این واژگان را به نام فردوسی باید شناخت زیرا این لغات تنها در شاهنامه و به ندرت در شعر دیگران به کار رفته‌است لذا معنای این واژگان را باید در قاموس شاهنامه جست‌وجو نمود. از زمره این واژگان، مصدر «کفتن/ کفتن»؛ به معنی «افتادن» است. این کلمه ریشه در پهلوی دارد و در خط پهلوی به همین شکل ضبط گردیده چنان‌که فرهنگ بزرگ سخن به تلفظ (فونتیک) و شکل پهلوی آن اشاره می‌کند. در فرهنگ پهلوی فره‌وشینیز «کفتن kaf-t-an» (فره‌وشی، ۱۳۵۲: ۲۴۶) نگاشته شده‌است.

می‌توان گفت تمام پژوهشگران فارسی‌زبان شاهنامه درباره واژه «کفتن» دیدگاهی یگانه دارند که ناشی از استناد به فرهنگ‌های لغت فارسی، بدون توجه به معنای دقیق این واژه در زبان باستان، فضای بیت‌های شاهنامه و ظرفیت‌هایی است که فردوسی برای واژگان ایجاد کرده‌است. اگر دایره‌المعارف‌های فارسی بررسی شود در برخی از آن‌ها، معانی این فعل با تلفظ ضم، فتح و کسر حرف «ک» یکسان آمده‌است این امر دشواری و نابسامانی در شرح متون همراه داشته‌است.

این پژوهش، به منظور تبیین معنای واقعی و درست فعل «کفت» است. ضمناً این مقاله می‌تواند دریچه‌ای تازه برای تألیف فرهنگ‌ها و دایره‌المعارف‌ها باز نماید تا در شیوه مرسوم فرهنگ لغت‌نویسی کنونی که تقلیدی از سبک قرن هفتم و هشتم است و مبتنی بر توصیف و تعریف به شیوه روایی است تحولی ایجاد نماید و به جزئیات نیز توجه بیش‌تری شود.

پیشینه تحقیق

فرهنگ‌های لغت فارسی، واژه‌ی مورد پژوهش را چنین تحلیل کرده‌اند: مؤلف غیاث‌اللغات، واژه «کفت» را عربی می‌داند: «کفتن: بفتح کاف عربی، به معنی شکافتن و ترکانیدن.» (رامپوری، ۱۳۷۵: ۷۱۲)

در لغت‌نامه دهخدا آمده‌است: کفتن [ک ت] (مص) ازهم باز شدن. (برهان) شکافته شدن و

جدا شدن و از هم بازشدن. (ناظم الاطباء). کافته شدن. شکافتن. ترکیدن. غاچ خوردن. ترک برداشتن. (یادداشت مؤلف)

در فرهنگ فارسی محمد معین آمده است: «کفته [kaf-ta(-e)] کافته □ گفتن] ۱- از هم بازکرده، شکافته. ۲- از هم بازشده» (معین، ذیل لغت کفته)

در فرهنگ فارسی عمید آمده است: «گفتن — (ک. ت) پهـ kaftan کافتن، شکافتن، نرکاندن» (عمید، ذیل لغت گفتن)

دیگر لغت‌پردازان نیز همین مسیر را ادامه داده‌اند چنان‌که حسن انوری در فرهنگ بزرگ سخن آورده است: «گفتن: kaf-t-an مص. ل [مصدر لازم] شکافته شدن؛ ترکیدن». (انوری، ذیل لغت گفتن)

حتی مؤلف لغت‌نامه بر این باور است اگر برای واژه «گفت» معنی شکافته، ترکیده، شکفته و داشتن، بپذیریم باید «ک» آن را به کسر خواند چنان‌که آورده است: «گفت: (ک) شکاف و چاک و رخنه و دریدگی و ترک». (لغت‌نامه ذیل لغت گفت) «گفتن: (ک ت) از هم بازشدن، شکافته شدن و جدا شدن». (لغت‌نامه ذیل لغت گفتن) «گفت: (ک) مخفف شکفت باشد که از شکفتن و داشتن است». (لغت‌نامه ذیل لغت گفت)

شرح بیت‌های شاه‌نامه در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی (به عنوان واحد درسی مقطع کارشناسی ادبیات فارسی) خامه پژوهندگان را بیش‌تر برانگیخته، جایی که عروضی سمرقندی گفته است:

«من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم! چون فردوسی شاه‌نامه تمام کرد، نساخ او علی دیلم بود، و راوی ابودلف، و وشکرده حیّ قُتیبه ... نام هر سه بگوید:

ازین نامه از نام‌داران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر
نیامد جز احستشان بهرام بگفت اندر احستشان زهرام ...»
(سمرقندی، ۱۳۷۵: ۷۸ - ۷۶)

شرح بیت به خاطر واژه «بگفت»، در آخرین مصرع، دشوار به نظر می‌رسد.

نیامد جز احستشان بهرام بگفت اندر احستشان زهرام
تقی‌زاده نوشته است: «متماثل به آن شده‌ام که قرائت ابن اسفندیار^۱ را ترجیح بدهم که او این طور ثبت می‌کند:

نیامد جز از بختشان به‌رهام بکفت اندر احسانشان زهرهم
اگرچه درباره گذاشتن لفظ «احسانشان» به جای «احستشان» خیلی شک و تردید دارم.
(آیدنلو، ۱۳۹۲: ۱۵) ابهام در واژه «کفت» در این بیت باعث شده تا محققان به درستی واژه «احسنت» شک کنند و آن را «احسان» بدانند در حالی که هر دو واژه «احسنت» و «احسان» از یک ریشه و یک باب است: اولی «صیغه مفرد مخاطب از فعل ماضی احسن و به معنای «نیکو کردی» یا «نیکو گفתי» و اصطلاحاً به معنای «آفرین» است.» (نجفی، ۱۳۷۴: ۱۶) و دومی مصدر باب افعال است.

«نخست این که ضبط بیت در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار همان است که در متن براون آمده (ر.ک: ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: قسم دوم / ۲۲) و صورتی که استاد تقی‌زاده آورده‌اند ضبط دو نسخه این متن است که مرحوم علامه قزوینی در زیرنویس این ابیات در چهار مقاله داده‌اند (ر.ک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۷، زیر نویس ۴ و ۵) ثانیاً نگاشته بیت در نسخه‌های معتبر مبنای تصحیح دکتر خالقی مطلق (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸۶/۸ زیرنویس) و ویرایش نهایی چاپ مسکو (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۱: ۵۳۸/۹) و نسخه‌های سن‌ژوزف (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹: ۹۸۸) سعدلو (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۹ الف: ۱۰۳۰) و حاشیه ظفرنامه (ر.ک: مستوفی ۱۳۷۷: ۱۵۵۸/۲) و طبعاً چاپ‌های معتبر شاهنامه مانند تصحیح دکتر خالقی مطلق (۸۸۱/۴۸۶/۸)، تصحیح آقای جیحونی (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۹، ب: ۸۴۸/۲۲۲۸/۴)، و ویرایش دوم چاپ مسکو (۸۷۴/۳۲۰/۹) به همان صورت مذکور در متن براون است و آن را باید وجه درست دانست. پس در ضبط واژه «کفت» و کاربرد آن هیچ ایراد و گمانی وجود ندارد.» (تقی‌زاد، ۱۳۹۰: ۱۶)
در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی تصحیح قزوینی، شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی به اهتمام محمد معین، مشکل بیت را که معنی واژه «کفت» است به درستی تشخیص داده تنها به توضیحی درباره لغت «کفت» بسنده کرده‌است: «کفتن - کافتن - شکافتن، باز شدن و از هم باز کردن و ترکانیدن.» (سمرقندی، ۱۳۷۵: ۷۷)

بسیاری از شاهنامه‌پژوهان نیز همین معنی از واژه یاد شده، بیان کرده‌اند چنان‌که مهدی قریب و محمدعلی بهبودی در بخش واژه‌نامه کتاب شاهنامه فردوسی نوشته‌اند: «کفتن: شکافتن» (قریب و بهبودی، ۱۳۷۵: ۲۸۸)

در حواشی کتاب «زال و رودابه» در حالی که تلفظ درست این واژه اعراب‌گذاری شده، آمده‌است: «بگفت: از مصدر کافیدن، به معنی شکافتن و دریدن.» (نگهبان، ۱۳۸۹: ۱۱۳)

جعفر شعار و حسن انوری در توضیح «گفت» در بیت زیر آورده‌اند:

نگیری به یاد آن سخن‌ها که رفت و گر پوست بر تن کسی را بگفت
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۶، ۳۰۲)
«بگفت: شکافته شد، ترکید؛ پوست بر تن گفتن: کنایه از ناراحت شدن.» (شعار و انوری، ۱۳۸۷: ۲۲۰)

میرجلال‌الدین کزازی در کتاب خشم در چشم، گزارشی از داستان رستم و اسفندیار، علی‌رغم این‌که خود کرد است و در بطن بیت‌های شاه‌نامه تغییرات بسیاری ایجاد نموده این کلمه را به همان صورت پیشینیان پذیرفته: «گفتن در معنی شکافتن و دریده‌شدن است.» (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

این معنی در نامه باستان نیز تکرار کرده‌است: گفتن: دریدن؛ شکافته شدن. (ر.ک: همان، ۵۶۶/۹)

منصور رستگار فسایی در شرح این بیت به تفسیر دو فعل از بیت بعد و یک فعل از بیت پیشین پرداخته از شرح این واژه و معنی این بیت امتناع ورزیده‌است.^۲
در کتاب «طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار» از پرداختن به واژه «گفت» خودداری شده فقط به شرح «گفت: شانه، گفت» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۵۴) اکتفا گردیده‌است.
عزیزالله جوینی در شرح این واژه از بیت زیر آورده‌است: «گفتن: شکافتن.» (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۲۳)

بیامد ز تیمار گریان بخفت همی پوست بر تنش گفتی بگفت
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۸۶)
جوینی بیت بالا را چنین معنی کرده‌است: «سپندخت از اندوه فراوان، تنها در بستر خوابید و آن‌چنان بود که گویی پوست تنش می‌خواست بشکافد.» (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۲۳)
فلاح به صراحت به معنی جوینی و انوری اشاره می‌کند. (ر.ک: فلاح، ۱۳۸۹: ۲۵۸)
محمود زنجانی در کتاب «فرهنگ جامع شاه‌نامه» تلفظ واژه را به صورت فونتیک ضبط کرده، در شرح مصرع دوم بیت زیر نوشته‌است:

نگیری به یاد آن سخن‌ها که رفت و گر پوست بر تن کسی را بگفت
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۶، ۳۰۲)

«کفته kafte: شکافته و ترکیده، چاک خورده، کفیده، کافته، قاچ خورده، دریده، کفته سم، شکافته سم، کفته پوست، کفته لب، شکافته لب.» (زنجان، ۱۳۹۰: ذیل کفته) محمود زنجانى برای تبیین بیش‌تر این واژه، بیت زیر را از شاه‌نامه نیز آورده‌است:

ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک بسی زهره کفته فتاده به خاک
(همان، ج ۳: ۲۴۶)

محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب نامه نامور (گزیده شاه‌نامه) در شرح این واژه، به معانی بالا نظر دارد: کفتیدن: شکافتن - ترکیدن. (ر.ک: اسلامی ندوشن، ۱۳۷۳: ۸۰۷)

نظر دیگران نیز در شرح این واژه، بر همین اندیشه استوار است.

بدون شک، لغت‌پردازان و فرهنگ لغت‌نویسان در نمایاندن این مسیر اشتباه به شارحان مؤثر بوده‌اند.

روش تحقیق

نحوه‌ی گردآوری داده‌ها در این پژوهش، کتاب‌خانه‌ای و روش تحقیق توصیفی - تحلیلی است بدین‌صورت که بعد از مطالعه‌ی منابع این حوزه و یادداشت‌برداری مطالب مورد نظر، جمع‌بندی آن‌ها فراهم گردید.

مبانی تحقیق

از آن‌جایی‌که واژه‌ی «کفت» بیش‌تر در شاه‌نامه دیده‌می‌شود، مبانی نظری تحقیق، بررسی شرح‌ها و تئوری‌های پیرامون شاه‌نامه و فرهنگ‌های لغتی است که در آن‌ها واژه «کفتن» را شرح کرده‌اند.

فرهنگ‌ها این واژه را به فتح و ضم و کسر آورده، مشخص است که لغت‌پردازان چندان به فتحه، کسره و ضمه این واژه توجه نکرده‌اند. بخشی از این اشتباه به خاطر قرارگرفتن لغت «کفت» در قافیه ابیات مختلف است:

نگیری به یاد آن سخن‌ها که رفت و گری پوست بر تن کسی را بکفت
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۶، ۳۰۲)

سپه را به پیش اندر افکند و رفت ز رستم همتی بند جانش بکفت
(همان: ۲۹۵)

ز تیغش همی دشت و گردون بتفت ز بانگش همی کوه و هامون بکفت
(اسدی طوسی، ۱۳۵۲: ۵۱)

در بیت‌های بالا به تناسب و ضرورت قافیه با فعل «رفت» این کلمه را «کَفت» دانسته‌اند. اما در بیت زیر اگر قافیۀ مصرع دوم به ضم کاف نباشد «بُکُفت» عیب اقوا ایجاد می‌شود مگر این‌که در مصرع اول، واژه «بُخُفت» را «بُخُفت» بخوانیم:

بیامد ز تیمار گریان بخفت همی پوست بر تنش گفتی بکفت
(فردوسی، ۱۳۷۴: چ ۱، ۱۸۶)

لذا لغت‌نویسان به استناد این قافیه و قوافی دیگر، این واژه را حرکات مختلف ضبط کرده‌اند این مماشات باعث هموار ساختن مسیری اشتباهه برای شارحان متون ادبی به‌ویژه شاه‌نامه-پژوهان گشته، از طرفی دیگر آنان - به‌ویژه پژوهندگان کرد و لر و لک زبان - به ریشه واحد خط کردی و دیگر زبان‌های ایرانی با فارسی باستان و استعمال این لغت در آن گویش‌ها توجه نداشته‌اند. نکته جالب این‌که در لغت‌نامه معانی مختلفی به‌جز واژه افتادن برای فعل «کَفت» آمده‌است؛ مانند: میرانیدن، زیر و بالا برگردانیدن، چیزی را فراهم آوردن، لایه فلز بسیار قیمتی که روی فلز دیگر را می‌پوشاند و لذا بخشی از این درآمیختگی ناشی از تناقض‌گویی لغت پردازان است.

بحث

دهخدا در لغت‌نامه، برای این کلمه با فتح «ک» ترکیبات عربی بسیاری چون: رجل گفت: مرد تیزرو و سبک و باریک‌اندام، خُبز گفت: نان بی‌نان‌خورش و ... آورده‌است. (دهخدا، ذیل لغت گفت) شاید در عربی چنین واژه‌ای وجود داشته‌باشد اما با مراجعه به فرهنگ لغت‌های عربی، معنی «افتادن» همچنین «ترکیدن و بازشدن» - که این مقاله در اندیشه نفی آن است - برای این واژه نیامده‌است. بدون شک ارتباطی بین این واژه در دو زبان فارسی و عربی وجود ندارد زیرا در میان انواع سه‌گانه کلمه (اسم، فعل و حرف)، فعل به صورت مطلق ساختار عربی ندارد به عبارت دیگر هیچ‌یک از فعل‌های فارسی از عربی اخذ نشده، فعل ریشه در ادبیات عرب ندارد. علاوه بر این، موشکافی فردوسی در کاربرد واژگان ایرانی بر همه پیداست. از سویی، مجموعه-ای از عواملی نظیر: معنی این واژه در فرهنگ‌های لغت باستانی، ساختار دستوری، زنجیره کلام و ساختار بلاغی مستفاد از آن، زمینه فرهنگی و مردم‌شناختی معانی حقیقی و مجازی «کَفت» و ... بیان‌گر آن است که معنی راستین این واژه «افتادن» است و تلفظ درست آن به فتح «ک» است.

تلفظ، ریشه و معنی راستین واژه

تلفظ درست این واژه «کَفت» است زیرا هم در فرهنگ پهلوی بهرام فره‌وشی بدین

تلفظ ضبط شده هم در شاه‌نامه با واژگان: رفت، خفت قافیه شده‌است. در فعل «کفت» با «افتاد» قرابت حروفی خاصی دیده می‌شود «ف» در هر دو واژه، حرف دوم است. تبدیل حرف آخر «ت» به «د» در پهلوی به دری، بسیار مرسوم است چنان‌که؛ «پرورتن/ پروردن، زرتشت/ زردشت، فریتون/ فریدون». (بهار، ۱۳۹۰: ۱/۲۳۷)

«کفید با دال ابجد بر وزن و معنی کفیت است». (تبریزی، ۱۳۷۶؛ ۱۶۶۴)

در کتاب فرهنگ‌نامه فارسی قرابت دو واژه «کفت» و «افتاد» بیش‌تر جلوه‌گر می‌کند در این فرهنگ لغت، توضیح درباره واژه «کفتن» به «کافتن» ارجاع می‌دهد و شرح این لغت را پیرامون «کافتن» بیان می‌دارد این امر بیان‌گر آن است که اصل را «کافتن» می‌داند پس ریشه واحد «کافتن» و «افتادن» در این ساختار آشکارتر می‌گردد.

در لغت‌نامه، برهان، فرهنگ فارسی عمید و .. صورت «کافتن» ضبط شده‌است. این فعل لازم (ناگذر) است چنان‌که فرهنگ‌نامه فارسی نیز آورده‌است: «کافتن: مصدر لازم، تجزیه شدن، متلاشی شدن» (صدری افشار و دیگران ۱۳۹۳، ج ۳: ۲۱۳۲) پس این واژه، چنان‌که در بیت‌های مختلف مشخص گردید، فعل است در برخی گویش‌های چون کردی هم ساختار فعلی دارد و چون ده‌ها واژه دیگر کردی نظیر: خفت، ویر، برز، مکیس، نوند، همال، لفچ، تاو، رسن، نخجیر، دیزه، چرمه، کنام، سور، ژیان و ... در شاه‌نامه به کار رفته‌است.

در برخی نسخه‌های شاه‌نامه نظیر نسخه قدیمی قاهره به جای «بکفت» در بیت:

جز احسنت از ایشان نبد به‌رهام بکفت اندر احسنت‌شان زهرام

(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۹، ۳۸۱)

«بکفید» به کار رفته‌است. این واژه، اگر با حرف «ن» منفی گردد معنی «افتاد» به راحتی از آن

مستفاد می‌گردد:

بکفت (مثبت) □ نکفت (شکل منفی) = نیفتاد

بکفید (مثبت) □ نکفید (شکل منفی) = نیفتید

فردوسی در بیت‌های زیادی واژه «کفت» به کار برده‌است:

جز احسنت از ایشان نبد به‌رهام بکفت اندر احسنت‌شان زهرام

سپه را به پیش اندر افگند و رفت ز رستم همی بند جانش بکفت

(همان، ج ۶: ۲۹۵)

جز احسنت از ایشان نبد بهرهم بگفت اندر احسنتشان زهرهم

ز نزدیک قیصر پیامد برون دلش زان سخن گفته جان پر ز خون

(همان، ۳۷)

در بیت بالا، «گفته» مانند همه کاربردهای این واژه، به معنی «افتاده» است. می‌توان معنی مجازی به علاقه ملازمت «بریده» هم از آن استنباط نمود و معنی شکفتن و ... با آن در ستیز است حتی معنی ترک برداشتن برای ریسمان و بند نیز غیرقابل توجیه است. شاید شیفتگی فردوسی به این واژه به خاطر ریشه باستانی، او را بر آن داشته تا آن را با بسامد بالا به کار برد حتی مصرعی که این واژه در آن افتاده برایش ذکر سائر گردد:

پیامد ز تیمار گریان بخفت همی پوست بر تنش گفתי بگفت

(همان، ۱: ۱۸۶)

بگفت این و دل پر ز کینه برفت همی پوست بر تنش گفתי بگفت

(همان، ۴: ۱۶۵)

به تاریکی اندر گریزان برفت همی پوست بر تنش گفתי بگفت

(همان، ۵: ۲۸۴)

چو ترکان شنیدند که ارجاسپ رفت همی پوستشان بر تن از غم بگفت

(همان، ۶: ۱۶۳)

ز شرم از در کاخ بیرون نرفت همی پوست گفתי بر و بر بگفت

(همان، ۲: ۱۵۵)

چنین تا ستودان دارا برفت همی پوست گفתי بر و بر بگفت

(همان، ۴۰۳)

«پوست بر تن کفتن» در بیت‌های بالا از نظر میرجلال‌الدین کزازی «استعاره‌ای تمثیلی از برتافتن رنج و آزار بسیار و جان‌شکار» (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۶) است. در فرهنگ‌نامه شعری پوست را با افعالی که در گستره این پژوهش باشد با دو فعل «انداختن» و «فکندن» آورده‌است:

«پوست انداختن: کنایه از رنج و تعب فراوان بردن.

پوست فکندن: پوست انداختن بعضی از جانوران و کنایه از رنج فراوان برای کاری بردن.»

(عفیفی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۴۰۹-۴۰۸)

بعضی نیز از حقیقت معنی کلمه دورتر شده‌اند و از منظر صناعات ادبی «پوست بر تن گفتن: عصبانی و خشمگین شدن» (برومند، ۱۳۸۰؛ ۸۰) معنی کرده‌اند.

پوست بر تن گفتن: به حقیقت همان پوست از تن افتادن و ریختن و افتادن گوشت بدن است زیرا لازمه جنگ و حماسه، شمشیر و خنجر و ... است و هنر این ابزار در بریدن و جدا کردن بخشی از بدن است پس «پوست بر تن گفتن» با مبالغه‌ای که ملازم حماسه است؛ از تیزی و تندی شمشیر پوست از بدن جدا نمودن و پوست و گوشت بر زمین ریختن، باید معنی نمود. اگر این واژه ترک برداشتن، ایجاد زخم کردن و شکافتن معنی شود با ساختار حماسی و کردار ادوات جنگی مغایرت دارد لذا در ضعیف‌ترین حالت حماسی، می‌توان کنایه‌ای از نوع ایما برای آن فرض کرد.

ترکیب «گفته سم» معنی واژه «گفت» را روشن‌تر می‌سازد. سم، کپسول استخوانی در پاهای اسب است که بیرون افتادن و انداختن آن‌ها از پای اسب، با این جمله معروف «اگر سم نباشد اسب هم نیست» سرنوشت اسب را روشن می‌سازد؛ پس «گفته سم» یعنی استخوان کپسول مانند پای حیوان جدا شده و بر زمین افتاده است.

این معنی برای «زهره گفتن» نیز صادق است.

گفتن یا افتادن زهره باعث مرگ است گاهی افتادن زهره ناشی از:

— ترس و دهشت است که بیت زیر به این معنی اشاره دارد.

ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک بسی زهره گفته فتاده به خاک
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۴۶)

— گاهی بریدن صفر از جگر در اثر فشار و سنگینی بار است:

جز احسنت از ایشان نبند بهره‌ام بکفت اندر احسنتشان زهره‌ام
(همان، ۹: ۳۸۲)

فردوسی خود در مصرعی معنای واقعی واژه را برای تأکید، تقویت روح حماسی و اغراق بیان نموده است:

ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک بسی زهره گفته فتاده به خاک
(همان، ۳: ۲۴۶)

بسی زهره گفته = فتاده به خاک

حتی پژوهندگان غربی نظیر دیوید نیلمکنزی (۱۹۷۱: ۱۱۳) مصدر «کفتن» (kaftan) را به معنی افتادن آورده‌اند.

عدم توجه به معنی این لغت در گویش‌های مختلف ایران

گاهی در شرح برخی لغات و استفاده متون نظم از آن‌ها، تحلیل‌هایی ارائه می‌شود که همه-جانبه و فراگیر نیست این امر باعث می‌گردد ساختارهای متفاوت واژگان درهم‌آمیخته شود و دایره کاستی‌ها افزون گردد چنان‌که در شرح فعل «کفت» اگر به استعمال این لغت در برخی فرهنگ‌ها و گویش‌های دقت شود باری از دوش پژوهندگان و قدمی در شرح روان متون برداشته می‌شود. «گویش‌های ایرانی، بخشی از گنج پنهان باستانی و تاریخی زبان فارسی هستند» (دولتی‌بخشان، ۱۴۰۰: ۳۵) معنی راستین این واژه که با روح شاهنامه و اندیشه فردوسی عجین است باید در فرهنگ گویش‌های محلی جست‌وجو نمود زیرا معانی که در فرهنگ واژگان گویش‌های مختلف نوشته شده با معنی راستین این واژه همسو و کامل می‌گردد برای مثال:

شرفکندی در فرهنگ لغت هه‌ژار، «کهفتن» را: ۱- افتادن، ۲- کنایه از بی‌قدر شدن، ۳- کنایه از ورشکست شدن، می‌داند (ر.ک: شرفکندی، ۱۳۸۱: ۶۵۹) معانی ۲ و ۳ شرفکندی در حقیقت معانی مجازی «کهفت» کردی یا «کفت» پهلوی است. در زبان کردی، این واژه از پهلوی گرفته شده لذا بدون هیچ دگرگونی به معنای «افتاد» و «به زمین افتاد» آمده‌است.

در فرهنگ واژگان لری ... «کفت» را تنها به معنای «افتاد» آورده‌است. (ر.ک: علیرضایی، ۱۳۷۷: ۱۶۳)

در فرهنگ لکی به فارسی: «کفت - kaft: افتاد فعل لازم» (عسکری‌عالم، ۱۳۸۴: ۱۸۵) معنی کرده‌است.

مردوخ روحانی (۱۳۹۲: ۲۷) معادل‌های «کهوتن»، «کهفتن»، «کهتن» و «کهوته‌ی» را به عنوان معادل‌های رایج در گویش‌های کردی برای مصدر «افتادن» در فارسی آورده‌است. از مصدر «کفتن» می‌توان بن ماضی (کفت)، بن مضارع (کف)، امر (بکف) و ... ساخت. البته برخی ساختارهای آن به خاطر کاربرد نداشتن، متروک مانده و سبب گمان‌های دیگری در این باره گشته‌است.

ساخت‌های دستوری مشابه این واژه، فعل «خهفتن» (خوابیدن) و ... است که بن مضارع آن (خهف)، امر (بی‌خهف) و ... است.

لذا پژوهندگان نباید از ادبیات فولکلوریک «که در همین فرهنگ نوعی حکمت عامیانه و خرد جمعی وجود دارد و در طول زمان به صورت نانوشته مدون شده‌است (ر.ک: کمالی سروستانی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۳۲)، غافل باشند. فرهنگ بومی در طول فرهنگ عمومی کشور و تقویت-کننده آن است.

زنجیره کلام و همنشینی با واژگان دیگر

از دلایل دیگری کهسایه ابهام بر این واژه افکنده، همنشینی فعل «گفت» با واژگانی نظیر «زهره» است که پژوهندگان را از مسیر حقیقت دور ساخته زیرا یکی از معانی زهره: «یا کیسه صفرا اندامی است که در سطح تحتانی کبد قرار دارد. این مایع زرد رنگ به هنگام ورود مواد غذایی به معده از کبد ترشح می‌شود و سپس از طریق مجرای به کیسه صفرا انتقال می‌یابد اندازه کیسه صفرا ۳ بند انگشت است.» (حسین‌زاده طاهری، و همکاران، ۱۳۸۷: ۸۱) ساختار کیسه‌مانند زهره و محتوای سیال آن باعث شده تا فعل ملازم آن، قرابت معنایی پیدا کند بدین ترتیب «گفت» را به «گُفت/ شکفت/ شکافت» انتساب داده این معنی با ترکیبات کنایی پر استعمال عامیانه، مانند: زهره ترک و ... قرابت یافته و تقویت شده و مجال این استدلال از بین رفته که: شاعر برای فصاحت کلام خویش سعی دارد از تکرار بهره‌برداری زیرا تکرار از عوامل مخل فصاحت است به ناچار از مترادف‌ها و ... استفاده می‌کند چنان‌که در مصرع دوم بیت زیر، فردوسی در کنار «گفته» بی‌فاصله فعل «فتاده» آورده و مرجع هر دو کلمه، واژه «زهره» است. می‌توان نتیجه گرفت که لغت «گفته» برابر با فعل «افتاده» است:

ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک بسی زهره گفته فتاده به خاک
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۴۶)

لذا مهم‌ترین عامل ابهام در ارائه معنای واقعی فعل «گفت» قرینه‌ها یا به عبارت دیگر ملائمت این فعل است. متأسفانه اسم‌هایی در کنار این فعل قرار گرفته ذهن خواننده را از معنایی واقعی دور می‌کند برای نمونه در بیش‌تر اوقات همراه این فعل کلماتی مانند: زهره، پوست، لب، انار و ... قرار می‌گیرد که برجسته‌ترین صفت آن‌ها، ترک و شیار است اگر مانند عسجدی همراه فعل «گفت» واژه دندان یا واژگانی شبیه آن می‌آمد به گونه‌ای که سیال نباشند و در ساختار آن‌ها ترک و شیار در اولین نگاه به ذهن نرسد، چنین برداشت‌سوئی اتفاق نمی‌افتاد:

من پیرم وفالچ شده‌ام اینک بنگر تا نولم کژ بینی و گفته شده دندان

(عسجدی مروزی، ۱۳۹۴: ۸۹)

بدین دلیل در بیت بالا تمام معانی که برای گفت با تلفظ «ک» به صورت ضم، فتح و کسر در فرهنگ‌های لغت فارسی و شرح ابیات آمده قابل انطباق با کلمه دندان جز افتادن نیست. همچنین در بیت زیر اگر دقت شود پای درون کفش هیچ‌گاه ترک و شکاف بر نمی‌دارد حتی عکس این مسأله صادق است؛ یعنی: یکی از راه‌های رفع ترک پا، پوشیدن کفش است. ضمن این‌که تاول زدن (آبله) انگشت کوچک پا (کابلیج) به دلیل تداوم پوشیدن کفش (کنایه از راه-پیمایی بسیار) است و فعل «گفت» با معانی ارائه‌شده در فرهنگ لغت‌ها، معنی گویایی برای شعر بالا نیست.

پا به کفش اندر بگفت و آبله شد کابلیج از بسی غم‌ها بسته عمر گل پا را بپا
(همان، ۱۱۸)

عدم توجه به ساختار دستوری این فعل

اگر به کتب دستور زبان فارسی مراجعه شود هیچ‌گاه از فعل «گفت» به عنوان بن ماضی یا مضارع «شکفتن» یاد نشده‌است برای نمونه: «شکافتن (شکافت، شکاف)، شکفتن (شکفت، شکف)» (انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن: ج ۲: ۴۰) البته چنان‌که در سبک‌شناسی آمده‌است: شکافتن صورت متعدی شکفتن است. در گذشته «متعدی کردن بدین شیوه مرسوم بود با افزودن الف به ریشه فعل: برگاشتن متعدی برگشتن، گذاشتن متعدی گذاشتن» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۵۱) با استخراج بن مضارع فعل شکافتن (شکاف) که ساختار اسم مصدری دارد معنی این واژه کاملاً روشن می‌گردد.

از سوی دیگر، «ب» قبل از مصدر «کفتن» در دستور زبان پارسی، «ب زینت» نام دارد و همیشه به فعل می‌چسبد عده‌ای از نسخا «بای زینت» را حرف اضافه دانسته و به صورت مستقل به صورت «به» نوشته‌اند که در قصور ادای معنی مؤثر است.

جناس محرف و صنعت ادبی برای واژه گفت

حرکات ضمه، فتحه و کسره حرف «ک» در واژه «گفت» را باید نوعی جناس ناقص یا مُحَرَف دانست «و آن اختلاف در مصوت کوتاه دو کلمه هم‌هجا و هم‌واک است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۰) بنابراین هرگاه بتوان واژگان: گُل و گِل، تُرک و تَرک، شِکر (شکار کردن) و شَکر (شیرینی) و ... به جای همدیگر آورد، می‌توان برای فعل «گفت» معانی: شکفت و ترکید نیز پذیرفت.

این افعال ریشه متفاوت دارد، «گفته» مخفف «شکفته» است و اشتباه برخی از شارحان ادب پارسی گاهی در عدم توجه بدین تفاوت است چنان‌که در مثنوی مولوی به جای «گفته»، «گفته» به کار رفته، جالب است حتی این واژه در متن اعراب‌گذاری نیز شده است:

چون به معراج حقایق رفته بود بی‌بهارش غنچه‌ها ناکفته بود
(مولوی، ۱۳۸۷: ج ۲، ۱۹)

لذا کُفت، مخفف شکفت است چنان‌که در فرهنگ‌ها نیز مذکور است:

«کفت: مخفف شکفت و شکفته» (فرهنگ جهانگیری ذیل لغت کفت)

«کفت.ک [۱]» مخفف شکفت باشد که از شکفتن و وا شدن است. (برهان، ذیل لغت کفت)
در شرح واژه بالا گمان آرایه‌های ادبی در کنار معنی اشتباه واژه «کفت»، باعث دشواری و حتی احتراز شارحان چهارمقاله و شاهنامه از تفسیر این بیت گردیده است لذا برخی آن را در ترکیب عبارت «پوست بر تن کفتن» «استعاره‌ای تمثیلی از برتافتن رنج و آزار بسیار و جان-شکار» (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۶) شارحی دیگر آن را «کنایه از رنج و تعب فراوان» دانسته‌اند. (عفیفی ۱۳۷۲: ج ۱، ۴۰۹-۴۰۸).

بی‌توجهی به معنی «افتاد» از وجه شبه

شگفت نیست دلم چون انار اگر بکشد که قطره قطره اشکم به ناردان ماند
(سعدی، ۱۳۸۳: ۴۵۸)

فرهنگ فارسی معین، در بیت بالا «نار گفته را انار شکافته و وا شده» معنی کرده است، اگر در مصرع دوم دقت شود، قطرات اشک به «ناردان» یا همان دانه انار تشبیه شده (وجه شبه علاوه بر رنگ خونین، جریان سیال است) که از آن به «ریختن» و به عبارت واضح‌تر «افتادن» می‌توان تعبیر کرد ضمن این‌که برای ناردان، وجه شبه سیال زینده نیست لذا وجه شبه برای اشک و دانه انار باید «افتادن» باشد که در جمله به وسیله فعل «کفت» مذکور است.

همچنین در دائرةالمعارف سیاح برای لغت «کفت»، این بیت سعدی را به عنوان نمونه بیان کرده، سه معنی برایش آورده است؛ شکافته شدن، از هم باز شدن و ترک برداشتن (ر.ک: سیاح ذیل لغت کفت) معانی ذکر شده، وجه شبه بارز انار است و با قطرات اشک تناسب ندارد.

نتیجه‌گیری

در مو شکافی و به‌گزینی فردوسی در گزینش واژگان پارسی سخنی نیست. پافشاری فردوسی در کاربرد واژگان شاهنامه به حدی است که گاهی لغزش دوست‌دارانش در پی داشته است.

برخی از واژگانی که در شاهنامه کاربرد دارد در دیوان دیگر شاعران به چشم نمی‌خورد یکی از این واژگان فعل «گفت» است. شرح بیت‌های شاهنامه که دارای واژه «گفتن/ گفت» است به خاطر همین واژه دشوار شده پژوهندگان را به گمان انداخته‌است. برای یافتن معنای درست، گاهی این واژه را تحریف کرده‌اند اما این کار با اندیشه فردوسی، ریشه، ساختار، معنی لغت و ... هم‌خوانی ندارد.

برای این واژه معنایی چون: شکافتن، باز شدن و از هم باز کردن، ترکانیدن، دریدن، غاچ خوردن، ترک برداشتن و ... لحاظ شده‌است و برای ترکیباتی چون: پوست بر تن گفتن: معنی کنایی ناراحت شدن و رنج و تعب فراوان، مفهوم استعاری تمثیلی از برتافتن رنج و آزار بسیار و جان‌شکار، عصبانی و خشمگین شدن آمده‌است. تمام معانی بالا بر اساس آنچه در لغت‌نامه دهخدا آمده‌است معنی «گفت» است نه «گفت».

«گفتن» یک واژه پهلوی است که در برخی گویش‌های دیگر ایران مانند کردی - به خاطر قرابت با پهلوی - با همان تلفظ کهنش تاکنون معمول مانده، این واژه در حقیقت به معنی «افتادن» است و در تمام بیت‌هایی که فردوسی به کار برده، همین معنی، مفهوم بیت‌ها را روان می‌سازد. اگر این فعل و ساختارهای دیگر آن چون «بکفید» با حروف نفی «ن» و «م» منفی گردد (نکفید و ...) معنی روشن‌تر می‌شود.

در ترکیب: پوست بر تن گفتن؛ به حقیقت همان پوست از تن افتادن و ریختن گوشت است. زهره گفتن: افتادن صفرا از جگر در اثر ترس یا سنگینی بار، و سم گفتن؛ افتادن سم است. این اشتباه ناشی از پیش‌داوری بر اساس همنشینی این لغت با واژگان دیگر، تعدد وجه شبه، تحریف کلمه، عدم توجه به گویش‌های مختلف ایران در شرح واژگان پارسی، التباس صناعات ادبی در توجیه معنی و ... است و معنی جز «افتاد» برای واژه «گفت» در بیت‌های شاهنامه بیان مقصود را دشوار می‌کند.

فردوسی گویی پوشیده بودن معنی این فعل را خوانندگان پیش‌بینی کرده‌است و مترادف آن را بی‌فاصله پس از آن ذکر کرده‌است. «بسی زهره کفته = فتاده به خاک»

پی‌نوشت‌ها

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان عین حکایت نظامی عروضی درباره فردوسی را کاملاً اقتباس کرده‌است.

۱- به خورشید و ماه و به استا و زند / که دل را نرانی به راه گزند (شعار و انوری، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

نگیری به یاد آن سخن‌ها که رفتوگر پوست بر تن کسی را بگفت

بیایی بینی یکی خان منروندست کام تو بر جان من

شرح بیت بالا:

نگیری: مگیر.

نرانی: مران.

بیایی، بینی: بیا و بین». (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ۱۱۸-۱۱۷)

چنان‌که در متن ذکر شد در شرح این بیت که در متن و حواشی شماره‌گذاری شده، به تفسیر دو فعل «بیایی، بینی» از بیت بعد و یک فعل از بیت پیشین: «نران» پرداخته در شرح واژگان و معنی این بیت فقط به توضیحی درباره فعل «نگیری» بسنده شده‌است در حالی که ریشه واژه «کفت»، روح حماسی این واژه، انحصار آن در شاه‌نامه و ... پرداختن به لغت «کفت» را ضروری می‌نماید.

منابع

کتاب‌ها

اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۵۲). *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: انتشارات کتاب‌خانه طهوری.

انوری، حسن، و احمدی‌گیوی، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: انتشارات فاطمی.

انوری، حسن. (۱۳۹۱). *دستور زبان فارسی ۲*، تهران: انتشارات سخن.

برومند، پوراندخت. (۱۳۸۰). *فرهنگ آرایه‌های ادبی (بیان) در شاهنامه*، تهران: نشر دیگر.

بهار، محمدتقی. (۱۳۹۰). *سبک‌شناسی*، جلد ۱، تهران: انتشارات زوار.

تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۷۶). *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: انتشارات امیر کبیر.

تقی‌زاده، سید حسن. (۱۳۹۰). *مقالات تقی‌زاده فردوسی و شاهنامه او*، زیر نظر ایرج افشار، تهران: انتشارات توس.

جوینی، عزیزالله. (۱۳۸۴). *شاهنامه از دست‌نویس موزه فلورانس*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

حسین‌زاده طاهری، محمد حسین، و ابراهیم‌زاده بیدسکان، علیرضا. (۱۳۸۷). *آناتومی انسانی پایه*، مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات انتشارات دانشگاه تهران.

دولت‌شاهی، عمادالدین. (۱۳۷۷). *رستم و سهراب به روایت اوستا*، تهران: انتشارات خیام.

رامپوری، محمدحسین بن جلال‌الدین بن شرف‌دین. (۱۳۷۵). *غیاث‌اللغات*، تهران: انتشارات امیر کبیر.

رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۴). *حماسه رستم و اسفندیار*، تهران: انتشارات جام. روحانی، مردوخ. (۱۳۹۲). *فرهنگ فارسی کردی*، جلد ۱، سنندج، انتشارات دانشگاه کردستان. زنجانی، محمود. (۱۳۹۰). *فرهنگ جامع شاه‌نامه*، تهران: انتشارات عطایی. سعدی، مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۸۳). *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات زوار.

سمرقندی، احمد بن عمر بن علی. (۱۳۷۵). *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات جام.

سیاح، احمد. (۱۳۶۹). *دائرة‌المعارف سیاح*، جلد ۳، تهران: انتشارات اسلام. شعار، جعفر، و انوری، حسن. (۱۳۸۷). *رزم‌نامه رستم و اسفندیار*، تهران: نشر قطره. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). *کلیات سبک‌شناسی*، تهران: انتشارات فردوس. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار*، تهران: نشر میترا. صدری‌افشار غلامحسین، حکمی، نسرین، و حکمی، نسترن. (۱۳۹۳). *فرهنگ‌نامه فارسی*، جلد ۳، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.

عسجدی مروزی، عبدالعزیز. (۱۳۹۴). *دیوان حکیم عسجدی مروزی (شرح احوال و زندگی)*، تصحیح علیرضا شعبانیان، تهران: انتشارات سوره مهر.

عسکری عالم، علیمردان. (۱۳۸۴). *فرهنگ واژگان لری و لکی*، خرم‌آباد: انتشارات افلاک. عفیفی، رحیم. (۱۳۷۲). *فرهنگ‌نامه شعری*، تهران: انتشارات سروش. علیرضایی، کرم. (۱۳۷۷). *فرهنگ واژگان لری و کردی (تطبیق برخی واژگان لری و کردی با زبان‌های ایرانی باستان)*، تهران: انتشارات شیداسب.

عمید، حسن. (۱۳۶۹). *فرهنگ فارسی عمید*، جلد ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). *شاه‌نامه فردوسی*، به کوشش سعید حمیدیان، ۹ جلد، تهران: دفتر نشر داد.

فروشی، بهرام. (۱۳۵۲). *فرهنگ پهلوی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. فلاح، غلامعلی. (۱۳۸۹). *رستم و اسفندیار*، تهران: انتشارات سمت. قریب، مهدی، و بهبودی، محمدعلی. (۱۳۷۵). *شاه‌نامه فردوسی*، تهران: انتشارات توس.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). خشم در چشم (گزارشی از داستان رستم و اسفندیار)، تبریز: انتشارات آیدین.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). نامه باستان ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، جلد ۹، تهران: انتشارات سمت.

معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

مولانا، جلال‌الدین. (۱۳۸۷). شرح جامع مثنوی معنوی، به کوشش کریم زمانی، تهران: امیرکبیر.

نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۴). غلط‌نویسیم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ندوشن اسلامی، محمدعلی. (۱۳۷۳). نامه نامور (گزیده شاهنامه)، تهران: نشر قطره.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی. (۱۳۷۵). چهارمقاله، تصحیح محمد قزوینی به اهتمام محمد معین، تهران: انتشارات جام.

نگهبان، حمیدرضا. (۱۳۸۶). زال و رودابه آمیزه‌ای هنرمندانه از پیوند عشق و حماسه، مشهد: انتشارات به‌نشر.

مقالات

آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۲). یادداشت‌هایی بر مقالات شاهنامه‌شناختی استاد تقی‌زاده. کتاب ماه ادبیات، ۳(۷۷)، ۱۴-۲۷.

دولتی‌بخشان، عبدالعزیز، و موذنی، علی محمد. (۱۴۰۰). تفسیر و تحلیل معنایی پیشوند فعلی تاریخی پر /por/par/، بر پایه متون زبان و ادبیات فارسی. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۱۳(۴۷)، ۱۳-۴۴.

کمالی سروستانی، مرضیه، موسوی، سیدکاظم، صادقی، اسماعیل، و مرتضوی، سیدجمال‌الدین. (۱۴۰۰). بررسی و تحلیل بومی‌گرایی و ادبیات عامه در آثار ابراهیم گلستان. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۱۳(۴۸)، ۲۲۵-۲۵۲.

منابع انگلیسی

Mackanzi D.N. (1971). *A concise pahlavi dictionary*. oxford university presslondon.

References

Books

Afifi, Rahim. (1993). *Poetry Anthology*, Tehran: Soroush Publications. [In Persian]

- Alirezaei, Karam. (1998). *dictionary of Lori and Kurdish words (adaptation of some Lori and Kurdish words with ancient Iranian languages)*, Tehran: Shidasab Publications. [In Persian]
- Amid, Hassan. (1990). *Farhang Farsi Omid*, volume 2, Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
- Anuri, Hassan & AhmadiGivi, Hassan. (2002). *The Great Culture of Sokhon*, Tehran: Fatemi Publications. [In Persian]
- Anuri, Hassan. (2012). *Persian Grammar 2*, Tehran: Sokhn Publications. [In Persian]
- AsadiTousi, Abu Nasr Ali Ibn Ahmad. (1973). *GarshasbNameh*, by HabibYaghmai, Tehran: Tahori Library Publications. [In Persian]
- AsjadiMarozi, Abdul Aziz. (2014). *Diwan Hakim AsjadiMarozi (description of life and life)*, edited by AlirezaShabanian, Tehran: Surah Mehr Publications. [In Persian]
- AskariAlam, Alimardan. (2005). *Vocabulary of Lori and Laki*, Khorramabad: Aflak Publications. [In Persian]
- Bahar, Mohammad Taqi. (2011). *Stylistics*, volume1, Tehran: Zovar Publications. [In Persian]
- Broumand, Purandekht. (2010). *The Culture of Literary Arrays (Expression) in Shahnameh*, Tehran: Another publication. [In Persian]
- Dehkoda, Ali Akbar. (1998). *Dictionary*, Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Dolatshahi, Emaddin. (1998). *Rostam and Sohrab according to Avesta*, Tehran: Khayyam Publications. [In Persian]
- Fallah, Gholam Ali. (2010). *Rostam and Esfandiar*, Tehran: Samt Publications. [In Persian]
- Farah Voshi, Bahram. (1973). *Pahlavi Culture*, Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Ferdowsi, Abulqasem. (1995). *Ferdowsi'sShahnameh*, edited by SaeedHamedian, 9 vols., Tehran: Daftar Publishing House. [In Persian]
- Gharib, Mahdi & Behbodhi, Mohammad Ali. (1996). *Ferdowsi'sShahnameh*, Tehran: Tos Publications. [In Persian]
- HosseinzadehTaheri, Mohammad Hossein & EbrahimzadehBideskan, Alireza. (2008). *Basic Human Anatomy*, Mashhad: Mashhad University. [In Persian]
- Joyni, Azizullah. (2005). *Shahnameh from the manuscript of Florence Museum*, Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Kezazi, Mirjalaluddin. (2008). *Anger in the eye (a report of the story of Rostam and Esfandiar)*, Tabriz: Aydin Publications. [In Persian]
- Kezazi, Mirjalaluddin. (2008). *Bastan's letter*, editing and report of Ferdowsi'sShahnameh, Volume 9, Tehran: Samit Publications. [In Persian]
- Moin, Mohammad. (1992). *Farhang Farsi*, Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
- Molana, Jalal al-Din. (2008). *comprehensive description of the spiritual Masnavi*, by KarimZamani, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- NadushanEslami, Mohammad Ali. (1994). *Namor's Letter (excerpted from Shahnameh)*, Tehran: Qatre Publishing. [In Persian]

Najafi, Abolhasan. (1995). *Don't Write Wrong*, Tehran: Academic Publishing Center. [In Persian]

Negahban, Hamidreza. (2007). *Zal and Rudaba, an artistic mixture of love and epic*, Mashhad: Beh-Nashar Publishing House. [In Persian]

NizamiProzodiSamarqandi, Ahmad bin Omar bin Ali. (1994). four essays, edited by Mohammad Qazvini with the help of Mohammad Moin, Tehran: Jam Publications. [In Persian]

Rampuri, Mohammad Hossein bin Jalaluddin bin Sharafuddin. (1996). *Ghiyath al-Laghat*, Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]

RostgarFasaei, Mansour. (2004). *The epic of Rostam and Esfandiar*, Tehran: Jam Publications. [In Persian]

Rouhani, Mardukh. (2012). *Farhang Farsi-Kurdi*, Volume 1, Sanandaj, University of Kurdistan Publications. [In Persian]

Saadi, Mosleh bin Abdullah. (2004). *Saadi's Generalities*, edited by Mohammad Ali Foroughi, Tehran: Zovar Publications. [In Persian]

Sadri-Afshar, Gholamhossein, Hekemi, Nasrin, & Hekemi, Nastern. (2013). *Persian Dictionary*, Volume 3, Tehran: Contemporary Culture Publications. [In Persian]

Samarqandi, Ahmed bin Omar bin Ali. (1996). *four essays*, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Jam Publications. [In Persian]

Sayyah, Ahmad. (1990). *SayyahEncyclopedia*, Volume 3, Tehran: Islam Publications. [In Persian]

ShaarJafar and Anuri, Hassan. (2008). *Rostam and Esfandiar's campaign*, Tehran: Qatre Publishing. [In Persian]

Shamisa, Siros. (1996). *Generalities of stylistics*, Tehran: Ferdous Publications. [In Persian]

Shamisa, Siros. (1997). *The main plot of the story of Rostam and Esfandiar*, Tehran: Mitra Publishing. [In Persian]

Tabrizi, Mohammad HosseinbinKhalaf. (1997). *ArhanKhatat*, by the efforts of Mohammad Moin, Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]

Taghizadeh, Seyyed Hassan. (2012). *TaghizadehFerdowsi's articles and his Shahnameh*, under the supervision of IrajAfshar, Tehran: Tos Publications. [In Persian]

Zanjani, Mahmoud. (2011). *FarhangJameShahnameh*, Tehran: Atai Publications. [In Persian]

Articles

Aydanlu, S. (2012). Notes on the Shahnameh-Knowledge Articles of Professor Taghizadeh. *The Book of Literature Month*, 3(77), 14-27. [In Persian]

Duolati-Bakhshan, A.A., & Mozzeni, A.M. (2021). Semantic interpretation and analysis of the current historical prefix par/por/par/, based on Persian language and literature texts. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 13(47), 13-44. [In Persian]

KamaliSarostani, M., Mousavi, S.K., Sadeghi, I., & Mortazavi, S.J. (2021). Investigation and analysis of localism and popular literature in the works of EbrahimGolestan, *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature (Dehkhoda)*, 13(48), 225-252. [In Persian]

A look at the word "Kaft" among Shahnameh scholars and lexicographers

Dr. Malek Shoaee¹, Dr. Roghieh Sadraei², Dr. Mehri Pakzad³, Dr. Fatemeh Aghazadeh⁴

٦٤

Abstract

Ferdosi has taken a very special delicacy in using native Persian words so that we can just see some of the words in Shahname this matter causes difficulty in describing words and couples of Shahname. One of these words, which is a common Iranian verb in the Pahlavi language and Local literature is The infinitive "kaftan" which means "to fall" and because of Ferdowsi's exclusive use: some have misunderstood it with Arabic, some because of the chain of words and the association of this word with other words, it is attached to "k" from "blossom" They want, some people have imagined virtual meanings for it and ... Unfortunately, the meaning of "fall" has been neglected, which has more verbal and content affinity with this word. The purpose of this study is to misinterpret Shahnameh scholars, lexicographers and other texts which are unaware of the rich old Persian dictionaries and deep-rooted cultures of the Persian script in presenting the meaning of the words. The research method is description and analysis of texts and the method of data collection is documentary and library. The statistical population includes literary books, especially Shahnameh and dictionaries. Statistical examples are the verb "kaft".

Keyword: Kaft, shahname's researchers, word processors, Local literature.

¹ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran. (Corresponding Author) malek_sh73@yahoo.com

² . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. faridesadraie@yahoo.com

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mahabad Branch, Islamic Azad University, Mahabad, Iran. mehri_pakzad2004@yahoo.com

⁴ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Marand Branch, Islamic Azad University, Marand, Iran. fatemeh.aghazadeh39@gmail.com

